



ترجمه: صالح حسینی

مارك تو این

(زندگی و آثار او)

شبهت دیگری هست بین تو این و ویتی بر . در «در محاصره برف» شاعر پس از وصف دنیای تغزلی آمریکای کهن آنجا که او طفلی حمایت شده بود ، دیدگانش را بسوی دنیای تجدد میگرداند و آرزوی یافتن تداومی پر بار را میکند - قدرتی فراقناکه از گذشته به آینده . دوران صلوات تو این نیز به آمریکای کهن متعلق بود ، اما با گام نهادن به دروازه شب ، وقوع جنگهای انفصال همه چیز را دگرگون ساخت و توفیق پر فروغ او به نظام جدید تعلق یافت . تا حدودی دستکم ، توفیق او مرهون بازآفرینی دنیسای آمریکای کهن بود تا رویاهای حسرت بار جدید را به بد ریشخند بگیرد .

اما این شبهت ، میان تو این و ویتی بر ، مهر تاکیدی نیست بر پیشانی اختلاف میان این دو میگذارد . ویتی بر در احساس مذهبی ، عواطف ریشه دار خانوادگی و تعهدات ژرف اجتماعی اش میتواند اصل تداوم زندگی را بجوید . تو این چنین ملجائی نداشت . برای او دوبارگی فیما بین گذشته و حال حکم خوره را داشت . برای لحظاتی در رویاهای خویش ، میتواند به بهشت

ساموئل کلمنس (با نام مستعار « مارك تو این ») ، بسان ناتانیل هاوتورن و هرمان ملویل در فضائی پرورش یافت که در آن «نجیب زادگی Gentry» به کام سقوط افتاده بود . باز چون هاوتورن و ملویل ، مارك نابهنگام پدر واقعه هول انگیزی بود که زندگی و کارش را تحت تاثیر قرار داد . گذشته ، چو نسان بختی ، گلویش را میفشرد . این بختک برای هاوتورن ، دستکم در ظاهر ، درگیری ویژه ای با گذشته ای شخصی نبود ، که با گذشته تاریخی بود و گذشته شخصی را کفن پوش میساخت . به همین ترتیب ، ملویل ، در حالی که گذشته شخصی آزارش میداد ، در درام و مسائلی که بلحاظ ظاهر ارتباطی با آن نداشت فرافکنی اش مینمود . اما برای تو این ، برغم وجود ارتباطی نهانی فیما بین گذشته شخصی و اثر ، ارتباطی دیگر وجود دارد که مستقیم و ساده است ، و در این خصوص او را به « ویتی بر » سراینده قصیده بلند «در محاصره برف Snow-Bound» مانده می کند ، چرا که هر دو دنیای ناکجا آباد طفولیت ، « قلمرو آشتی پذیر و صلحجویی » ، را بیاد می آورند .

عدن صباوت باز گردد ، نیز میتوانست فرهنگی را که این هشت
عدن بخشی از آن بود ، انکار کند . دو پارگی حقیقی ، بگونه‌ای
ژرف و رمز آلود ، در وجود خودش بود . تواین آدمی دوباره بود
و نویسنده : و اگر دوباره نمی‌بود شاید اصلا نویسنده نمی‌گردید .
هر انسانی با مضمون اثر با زندگی‌اش نام می‌یابد .

ساموئل کلمنس ، که بعد میبایست باگرنش اسم مستعار
«مارک تواین» جاودانه‌گردد ، بخانواده‌ای از طبقه متوسط
ویرجینیا وابسته بود که در آن Quakerism و برده‌داری در هم
آمیخته بود . پدرش جان مارشال کلمنس و مادرش جین لامپتون
بود . جین ، افزون بر زیبایی ، شوخ طبع و سخاوتمند بود ، و
بگواهی فرزندش قصه گوئی بزرگ نیز هم . در مقابل ، جان کلمنس
مردی خشن ، کج خلق و ناتوان از نمودن عاطفه بود ، با وجدانی
سخت تنزه طلب (اما بی ایمان مذهبی) ، بیماریهای مرموز ،
وقاری راسخ ، و غروری نسته . هوشمند ، مبادی آداب ، حقوق-
دان ، صاحب نیرو و جاه طلب ، چنین مینمود که تمام صلاحیت‌ها
را برای توفیق در دنیائی که در حال ساخته شدن بود داشت ، اما
انگار با شکست زاده شده بود ، چرا که همواره در حال هجرت
بسی بود .

سال ۱۸۴۷ جان کلمنس مرد . دکتر معالج‌اش ، که
بیماریهای مرموز او کنجکاوش کرده بود ، شبانه در کنار شعله
شمع وی را کالبد شکافی کرد . ساموئل ۱۴ ساله که بهنگام برآمدن
باید هزل نویس میشد ، از سوراخ کلید شاهد این معامله
و حشتناک بود : قصاصی پدرش ، پدری که در زندگی‌اش رابطه
نزدیکی با او نداشت و پرمبنای «بیطرفی مسلحانه» بنا شده بود .
ضربه این رویداد تا آخر عمر باتواین باقی ماند .

ساموئل لانگهورن کلمنس ، سی‌ام نوامبر ۱۸۳۵ در ده
فلوریدا ، میسوری ، داخل اطاقکی ، پیش رس و مریض با
بهره حیات نهاده بود . فلوریدا ، بان خیلی چیزهای دیگر
در زندگی « قاضی » کلمنس دام و فریبی بیش نبود . بدانگاه
که سام چهار ساله بود خانواده به هانیبال در می‌سی‌سی‌پی کوچ
کرد . اینجا بهشت عدن بود ، اینجا و فلوریدا در مزرعه پربرکت
جان کوارلز ، شوهر خاله سام . « جیمی‌فین » حقیقی در همینجا
بود ، همان «عجسه زندگی و کثافت» که بعنوان پدر مست «هاک»
میبایست وارد ادبیات میشد و با خوکها در آغل میخوابید . همینجا
الگوی « کلنل شربورن » ، « کلاک «باگر» را با هفت تیر کند ،
همینجا سام عبودانل راستایش میکرد ، برده‌ای در مزرعه کوارلز ،
که «کاکاجیم» گردید . همینجا سام بدن خشک شده بردی جاقو
خورده را که زیر نور مهتاب در کف اداره پدرش افتاده بود ،
کشف کرد . همینجا پری حقیقی با نام « تام بلنکن شیب » بود که
بعنوان «هاک» غسل تعمیدی دوباره یافت . اینجا « بیوه هالییدی »
با خانهاش بر فراز تپه ، الگوئی برای «بیوه دوگلاس» شده و مادر
خود سام الگوی «خاله پونی» گردید . مزرعه «کوارلز» تبدیل
به مزرعه «گرینجر فورد» گردید . یک غار سنگ آهکی هم بود
که درون آن پسر بچه‌ها ادای دزدها را در می‌آوردند . و همواره
رود عظیم آنجا بود ، با سیلانهای که کوله بار رمانتیک زندگی و
افسانه را روی خیزابهایش حمل میکرد .

در چنین دنیائی بود که سام بار آمد و بسا سیری گشت
ایام ، هر از گاهی چنین مینمود که این تنه‌اندنیائی بود سزاوار داشتن
تواین بعدها به بیوه یکی از دوستان قدیمش نوشت : «خیلی دوست
میدارم که جوانی را از سرگیرم ، و آنچنان که بودیم باشیم و تا
بازنده سالگی به گلگشت بپردازیم ، آنگاه باهم غرق شویم.»

گلگشت پایان یافت و سام غرق نگردید . در عوض وارد دنیائی
فراسوی هانیبال شد ، با سری آکنده از یادبودها ، و گوشه‌هایی
بر از طنین زبان آن دیار ، و سینه‌ای شرحه شرحه از تلاطم احساس
ها و دلپستگی‌های جدال خیز . تنها مرده رنگش همین بود .
و مقدر چنین بود که این مرده‌ریک با ارزشتر از تمام ما ترک
پدرش - برغم راست آمدن روپاهایش - باشد .

با مرگ پدر و نیش جانگرای فقر که هر دم جانگزا تر میشد ،
دوران نوجوانی سام سرآمد . برادر بزرگش ، اوربون ، بعنوان چاپچی
در سمیت لوئیس کار میکرد ، و بزودی سام به او پیوست . در ۱۸۵۱
اوربون به هانیبال برگشت تا تصدی «The Western Union»
را بدست گیرد . اوربون شانس بیشتری از پدر نداشت . و در حقیقت
این سام بود که امروزنامه را میگرداند و هر از گاهی فرصتی مییافت
تا طرحهایی هزل‌آمیز بنویسد . اولین طرح او «The Dandy»
«Frightening The Squaller» در مجله هفتگی «
«Carpet Bug»

در بوستون چاپ شد که آغازی بود برای خسب مئی آینده‌اش .
سام اینک ۱۸ ساله بود و هانیبال دیگر برایش محدود و
کوچک مینمود . از اینرو بار سفرش را بست و دستپایش را روی
کتاب مقدس گذاشت و برای مادرش سوگند یاد کرد که دست از
قمار و مشروب بشوید و رفت - دربردی با دامن فقر آلود
با چشم و گوشه‌ای از وبا خاطره‌ای از انبان وسیع پرت و پلاها و
چرند پرندهای توجه نشد زندگی آمریکا . به نیویورک رفت . سه
فیلادلفیا و واشنگتن و سین سیناتی هم . سال ۱۸۵۷ کتابی خوانده
بود راجع به اکتشاف آمازون ، با این برگردان جدید از تسبب
زندگی در مرزایده آل در خویش و بوسی دلار پسون در جیبش
سین سیناتی را بقصد آمازون از طریق نیو اورلئان توسط قایق
موتوری ترک گفت .

نقشه رفتن به آمازون هیچگاه جامه عمل نبخود نوشید ،
در عوض ، سام به کار آموزی کشتی پرداخت و پس از پایان این دوره
که ۱۷ ماه بطول انجامید ، گواهی نامه سکان داری را دریافت کرد .
سرانجام ، سام به « درجه و مقام رسمی سکان داری » نائل
آمده بود و خودش اینک نیمه‌خدائی بود ، آشنا با فراز و فرود زندگی
بر روی آب و در نیو اورلئان . بعدها میگفت : « بدانگاه
که تخصصت تیکو ترسیم شده‌ای را در یک قصه یا یک (بیوگرافی)
می‌نابم ، علاقه شخصی گرمی در من بوجود می‌آید ، چرا که او
را از پیش شناختم در رودخانه ملاقاتش کرده‌ام.»

جنگهای انفصال در گرفت . هر چند که اوربون ، طرفدار
الغاء بردگی بود ، سام به سپاه جنوبی‌ها درآمد . دیری نگذشت که
به برادرش پیوست و بدین ترتیب از میراث جنوب خود را بریدوراهی
باختر شد . بعدها سرواثر اسکات [نویسنده رمانتیک انگلیسی
در قرن نوزدهم] رویای شوالیگی را بعنوان بیماری جنوب قلمداد
کرد ، بیماری‌ای مری که از چنک آن فرار کرد ، و در قصه «یانکی
کانتیکات در دربار آرتور شاه ، شوالیگی را با نابخردگرایی
وحشیانه که یانکی خردگرا سعی به نسجات آن داشت ، همان
قرار داد .

برغم انکار گذشته تاریخی ، ساموئل کلمنس جوان گذشته شخصی را
انکار نکرد ، و برای مارک تواین ، گفتن مستقیم یا غیر مستقیم
سر گذشت چنان گذشته‌ای ابزار اصلی حرفه‌اش گردید . اما آنچه
که بگونه‌ای همان حائز اهمیت است ، احساس پیچیده‌ای است که
بدرون گفتن قصه خزید .
از یکسو ، تواین برای واقع‌گرایی تلخ و نیشدار صاحب

صلاحیت بود ، آنچنان که در این نامه که سال ۱۸۷۶ برای یکی از دوستان سابقش در هانیبال نوشت مشهود است.

« و اما در مورد گذشته ، تنها خوبیش اینست که گذشته است... از طرز صحبت تو میفهمم که پیش از بیست سال درون امواج رویا خیز مالیخولیائی و قهرمانیگری ایامشاد و شیرین شانزده سالگی بحالت مرگ ایستاده ای مگر نمیدانی که این تنها استثناء مغزی و اخلاقی است ؟ چنین دوره ای معمولاً به استثناء فیزیکی تعلق دارد و میباید همان جافاته اش را خواند و کنارش گذاشت . »

و یعنی اینکه تو این واقعه های خشن دنیایش را میشناخت . او میدانست که هانیبال بهم کامل خود را از فرومایگی و باس داشت . او میدانست که شکوه پر طعناق قایق موتوری چیسری بیش از گذشتن از میان فاحشه خانهای شانور ، با انواع و اقسام امراض جنسی ، وجهیم قمارگری با انبان ورق بسازی و طاس ، نبود . در بخش اصلی « ماجراهای هاگلبری فین » ، هانیبال و بطور کلی جنوب ، با واقع گرایی تمام ترسیم میشوند ، و نویسنده در جاهای دیگر اسطوره قرون وسطی و جنوب قدیم را مورد نکوهش قرار میدهد . با اینهمه ، بدانگاه که تو این به دوران صباوت خویش در هانیبال یا بر عرشه کشتی ، با باز تاب ستارگان در رودخانه مرموز ، باز میگشت ، در خاطره خویش ، تمام جزئیاتی که نیاز ژرف او را معنی بر اعتقاد باینکه گذشته زمان آزادی و آرامش میبود ، بر آورده نمیساخت ، میتوانست از قلم بیندازد . چنین بود که « ماجراهای تام سائر » را بعنوان نیایش و سرود وصف میکرد . اشتیاق رهیدن از جنگال قیود تمدن را داشت ، در حالیکه جلال وحشت ناخدای کشتی - « تنها انسان پسرانسته از قید و بندی که بر روی زمین میزیست » - از یادش اول نمیکرد .

در حالیکه جنگهای انفصال آتش و خون میباشید ، سام در دنیای جدید با غریبوتوپ و صدای انفجارش ، با طلا جوتی و قدره کشتی اش با قانونگزاران کج آئین و خبرنگاران مستش - راهش را می - جست : دنیائی که فقط همهه زمان حال را داشت ، با آیند های مبهم و بی هیچ گذشته ای . اول به کار معدن پرداخت . اما بزودی دریافت که دستکم برای او قلم عظیم تر از کنتک و دیگر وسائل استخراج معدن بود . قریحه او برای هزل که در هانیبال و کافه های نیواورلئان تربیتی مساعد یافته بود ، کنار اجاق اردوها و در دفاتر روزنامه ها پالایش پیدا کرد . پس از ملاقات آرتسوس وارد ، مشهورترین هزل نویس آن زمان ، بک سخترانی او را مطالعه نمود . وارد تشویقش کرد که به بازار شرق رو بیاورد ، و بدینگونه بود که یکی از نوشته های « Those Blasted Children » در مجله Mercury of New York

سال ۱۸۶۴ درآمد . دبری نیاید که در سانفرانسیسکو بعنوان لطیفه گو برمسند سخترانی تکیه کرد ، و چه نیکو نقش خویش را اجرا نمود . در همین ایام بود که نام مستعار « مارک تواین » - معنایش دوقولاج آب ، دوازده پا ، گذری هموار - را برای خود برگزید که از دوران کار آموزش در کشتی بخاطر داشت . وقتی سام کلمنس بازیگر ، نقش « مارک تواین » را ایفاء می کرد ، کاری جز آن چه اکثر نویسندگان دیگر ، بعضی کاملاً آگاهانه ، انجام داده بودند ، نمی کرد . آنچه را که بعنوان شخصیت نویسنده ای در ذهن داریم ، اغلب با آدمی که همان نویسنده است تفاوت حاصل میکند . شخصیت نویسنده - نقاب او - عناصری را که ممکن است در خویشتن واقعی اش دچار تشتت

و ابهام و خلط گردد ، یکجا گرد آورده ، مهر وضوح بر آنها می - گذارد ، و نقش « مارک تواین » چنین وضوح و مرکزیتی به ساموئل کلمنس داد . بویژه آن روزها که سام ، در باختر ، بگونه ای ژرف درگیر جدال سیاست بود و استعداد فطری اش را برای عیبجویی و سرزنش تقویت میکرد ، شکاف فیما بین دو هویت - مارک تواین و ساموئل کلمنس - بزرگ بود . در حقیقت ، چنین می نماید که ساموئل کلمنس برای آنچه که در خود برترش بزبان می آورد ، مسئولیتی احساس نمیکرد . حتی بر ایهائی ژرفتر ، در ماهیت سام شکافی وجود داشت . و درونمایه « دوگانه » ، « دوقلو » ، در سراسر آثارش ساری و جاری است . پیوند انسان و نقش او ، که نام مستعار نشانگر آنست ، تنها جلوه ای از واقعیت اصلی هستی او میباشد .

سال ۱۸۶۶ ، مارک تواین درد زندگی باختر را سر کشیده بود ، هم طعم زندگی مسکنت بار را میدانست و هم زندگی پر تنم را . هم کنار آتش اردوها خوابیده بود و هم در بهترین هتل ها . ژولیده و کثیف زیسته بود ، توکل و رگل نیز هم . بعنوان آدم الکلی و برنده زندان وصف شده بود ، بعنوان ناطق ، هزل نویس ، و روزنامه نگار هم . اینک آماده بود تا مرخ بخت خویش را تا دورها پرواز دهد . و برای این منظور راهی شرق آمریکا شد . از میان معرفی نامه های که مارک تواین بسا خود به شرق برده بود ، یکی برای هنری وارد بیچر ، برادر هریت بیچر استو [نویسنده کتاب پر جنجال « کلبه عموتیم »] بود . نتیجه ایسن آشنائی غیر مستقیم ، نوشته شدن اولین کتاب تو این بود ، با نام « Innocents Abroad »

این ترتیب که تحت حمایت بیچر ، و جاه طلبی اجتماعی و فکری طبقه متوسط جدید ، زیارتی نیمه مذهبی و نیمه فرهنگی بسوی اروپا و ارض مقدس ترتیب داده شده بود . تو این فرصت را شصت شمرده ، راهی این سفر شد . یاد داشت های این سفر ، همراه با چاشنی طنز و لطیفه و شیوه روایت ، بصورت کتاب مذکور در آمد و دروازه موفقیت را بر روی او گشود .

دنباله این کتاب ، سال ۱۸۷۲ ، با نام « Roughing It » آمد . این دو کتاب ، از زبان هنری نش اسیت ، با « دوقطب فرهنگ آمریکای قرن نوزدهم » سروکار دارد : « اروپا که کولونیت های اولیه از آن آمدند ، و غرب اغواگر « Roughing It » گرایش روانی و فلسفی پیچیده تری از کتاب اولیه دارد . اینجا مرکز توجه چیزی است که برای راوی اتفاق می افتد . به این ترتیب که راوی با ساده دلی و عصمت و با سری پر از رویاهای رمانتیک به غرب می رود و در فرجام بدنای واقعیت گام نهاده است : داستانی است از یاشائی initiation ، از بلوغ ، و درام درونی اثر تضادی است فیما بین « خود ساده ای که بود » (ضمیر « من » که داستان درباره اوست) و خود مجرب (من که داستان را میگوید) . بسان « وداع با اسلحه » همینگوی که در آن فرد رنگ هنری چگونگی بهوش آمدن خویش را از طریق تجربه بازگو میکند ، نوشته مارک تواین مثالی است از آنچه که میتوان « روایت ارزشیابی و اِسگرا اصطلاحش کرد .

مارک تو این کتاب بعدی اش را - « The Gilded Age » با همکاری شخصی بنام « چارلز دادلی وارنر » برشته تحریر در آورد . طرح اصلی این بود که سومین اثر ، کتابی طنز آلود در باره انگلستان باشد ، اما ناگهان احساس کرد که در این هنگام آمریکا سزاوار نکوهش است ، و تو این ، بخاطر آنچه که میدید پر از خشم و نفرت بود - فساد دموکراسی ، تلاش و تقلائی اجتماعی ، حرص و آرز - زمانیکه آدمها تصمیم به تنعم داشتند : « بی شرافتی اگر میتوانیم ، شرافت اگر مجبوریم . » در این کتاب ، تو این دنیای تنعم بقیه در صفحه ۵۴

مارك تو این - بقیه

خود فریبی، نفاق و شرارت را کاوید.

در "Roughing It"، تو این گامی بسوی گذشته شخصی خویش برداشته بود. در ۱۸۷۴ دیگر برداشت و شرح زندگی خویش را بعنوان مسکن دار رودمی سی سی پی برشته تحریر در آورد که بسال "Life on the Mississippi" در آمد. اما این اثر نیز تمهید مقدماتی بود برای کار بزرگش، «ماجراهای هاکلبری فین». چرا که با این اثر تو این وارد دنیای هانیبال و می سی سی پی گردید. "Old Times" تنها آمادگی ای برای آینده که بسط گذشته نیز بود، چرا که چون "Roughing It" پاگشائی را تکرار میکند: در یکی پرسک ساده دل غرب آمریکا رامی آموزد و در دیگری رود بزرگ را. همچنانکه پندار رمانتیک در مواجهه با واقعیت غرب براه صحیح رهبری میشود، در پهنه رود نیز بصوب صواب می افتد.

بسال ۱۸۷۵، تو این آنچه را که بعنوان «نیایش و سرود» مینامید، به فرجام رسانیده بود.

سرودی ویژه هانیبال بادوران طفولیت تو این نبود، که نیایشی بود ویژه چیزهایی که کیمیای قلب و اگر دوشان کرده بود. پنداری بود که برغم معرفت بر پنداری بودنش، تو این مجبور به داشتن آن بود. نوشتن «ماجراهای هاکلبری فین» که بسال ۱۸۷۶ آغاز شده بود، هفت سال بطول انجامید، و بهنگام انتشار به ناپختگی، بی ربط بودن و حتی خوارمابگی متهم گردید. این همان کتابی است که همینگوی سرچشمه قصه نو آمریکا میشماردش، تی. اس. الیوت نام «عظیم» بر آن مینهد و فاکنر میگوید که «تو این پدر بزرگ همه ما بود».

واقعه‌های ساده داستان «هاک فین» بدینقرار است که هساک با ثروتی که اینک با تام در نتیجه ماجرای پیشین در آن سهم شده است، در دنیای بزرگوار «سنت پترزبورگ» به فرزندخواندگی قبول میشود و شروع به پذیرش رژیم جدید تهجی و دعا میکند. ناگاه سروکله پدرش برای بازپس گرفتن او پیدا میشود، اما بدانگاه که در یکی از بدمستی‌هایش قصد جان وی را میکند، هاک پس از وانمود کردن اینکه توسط دزدی کشته شده است، بسوی جزیره میگریزد. اینجا به «کاکاجیم» می‌پیوندد - برده «میس واتسن» همو که برغم پرهیزگاریش به فروش جیم تن داده است. هاک در اساس مبتل دخترانه گشتی در ساحل میزند و در می‌یابد که جزیره از دست برده داران در امان نیست. و باین ترتیب به رودخانه میزنند. بخاطر محروم کردن میس واتسن از تملک قانونیش هاک با آزار وجدان دست بگریبان است. اما غریزه طبیعی‌اش را دنبال میکند نقشه فرار بسوی آزادی در ایالت شمالی، بدانگاه که بخاطر مهی غلیظ از کابرو، ایلینوی، رد میشوند، با شکست مواجه میشود. هنگامیکه «کلک» آنها توسط قایقی، و توری غرق میشود، بزحمت جان سالم بدر میبرند و از هم جدا میشوند.

هاک به خانواده «گرینچرفورد»، مزرعه داران اشرافی، راه می‌یابد و از میمان نوازی آنها برخوردار میشود. اما همینکه نزاعی خرنین بین این خانواده و «شیردن‌ها» در میگیرد، هاک دوباره با خود بله میشود. ترتیب دوباره پیوستن به جیم را میدهد و رشد و دریافت فهم انسانی‌وی از جیم کش روانی‌اش را شکل میدهد. این دریافت بدانگاه به نقطه اوج میرسد که هاک تصمیم میگیرد که هر چند نجات جیم مایه لعنت باشد، همان بهتر که به دوزخ برود.

در این گیرودار، دو نفری وارد ماجراهایی میشوند که نابخرد - گرانی اجتماع و سنگریهای طبیعت بشری را ارائه میکند. زندگی

از روی رودخانه بدانگاه فرجام میپذیرد که «شاه» و «دوک» آسمان جل‌های دروغگو و متقلب که رفیق راه آنها شده‌اند، بخاطر سر بهیم شدن در پاداشی احتمالی، جیم را لو میدهند و جیم در مزرعه خانواده «پلس»، خوبشاوندان تام، به اسارت می‌افتد. بدانگاه که هاک به قصد نجات جیم به آنجا میرود، بجای تام - کسی که در انتظار دیدارش هستند، عوضی گرفته میشود. بخاطر رهائی جیم، هاک به قبول این نقش تن میدهد و با ظاهر شدن تام حقیقی تام برای نجات جیم دست به یکی از شاه ماجراهای خود میزند. و تام نقش «سید» پسر بچه دیگری از اعضاء خانواده را می‌پذیرد. هاک هم بخاطر رضامندی تام در این مهمل کاری شرکت میجوید. پس از نجات جیم، که در خلال آن تام از ناحیه پا تیز میخورد و جیم بهلوی او میماند، دوباره دستگیر میشود. اما همه چیز بسوی خوبی و خوشی پایان میپذیرد، چرا که اینک معلوم میشود که میس واتسن در بستر مرگ، جیم را آزاد کرده، و تام صرفاً بخاطر لذت از ماجرای رمانتیک این مسئله را لاپوشانی کرده‌است.

اینک هاک توسط خانواده پلس به فرزندی قبول میشود تا تربیت یابد، اما هاک در فکر فرار به ولایت سرخوستهاست.

قضیه «هاک فین» تجسم شک گرانی عمیق نا کجا آبادی آمریکاست، و شکل دهنده به جدل و جاودانه واقیعت و آینده آل: تجسم پندار - گرانی ماهیت انسان، همو که در خود فریبی های دلخوشکنک سازش قابل ترحم است و در دلاوریهای ابدی خویش تحسین آمیز - همواره برنا با ذوقی وافر برای مکاشفات فلسفی، با نشانی از شعر در طبیعتش. و قصه «هاک فین» تمام اینها را در تصویر اسطوره‌ای خویش جذب میکند. این تصویر اسطوره‌ای، بان همه اساطیر بزرگ آکنده از تنش Tension و تضاد Paradox است و در بر - گیرنده ساختهای Dimensions گونه‌گون - پیوند واقیعت و ایده آل، ماهیت بلوغ، سرنوشت فرد تنها در جامعه.

هاک و جیم هر کدام از زنجیر بردگیهایی که اجتماع بر آنها تحمیل کرده می‌گریزند و برای این گریز رودخانه را بر میگزینند، رودخانه‌ای که نقطه آغازین معینی ندارد و در مصب خویش به سوی دریا سرازیر میشود و در دریا غرق می‌گردد.

رودخانه تصویری است از نیروی زندگی بی زمان، از آزادی و رستخیز، متفاوت از نظام ثابت خشکی، آنجا که در دامن اجتماع و تمدن اش غرور و نارضامندی، نفاق و حرص و آزهت، بدانگاه که هاک و جیم، با غوطه و رشدن در سینه دریا، میگریزند، این رویداد غسل تعمیدی است که بگونه‌ای کامل آزادشان ساخته، آنانرا ببدرون زندگی‌ای نوین سوق میدهد.

باین ترتیب، قصه «هاک فین» قصه‌ی بار آمدن است. «تام سایر» نیز اینگونه است. اما بار آمدن هاک توسط فرایندی از نقد اساسی اجتماع صورت میگیرد و حال آنکه بزرگ شدن تام نتیجه روندی از پذیرش و مقبولیت در اجتماع میباشد. تخیل تام آکنده است از شوالیگی قرون وسطائی، دزدی دریا، طلا جوتی. تخیلی است در اساس افراط گرا... چرا که تام را رهبر می‌سازد و بدینوسیله بی‌عدالتی های اجتماع را تسوجیه می‌سازد. در عوض تخیل هاک راهی است برای در گیر شدن با واقعیات طبیعی و طریقی برای کشف و سروکار داشتن با واقعه اخلاقی: شعری است که تعلق خاطرش وضعیت بشری است. زبان قصه هم، برغم دارا بودن انگاره اصطلاحات عوام، توانائی شعری دارد، مثل این قطعه که مطلق سحر را وصف میکند.

هیچ جا مدانی نبود - کاملاً آرام - گوئی تمام دنیا غرق خواب بود، تنها هراز گاهی شاید غوکان به نالش در می‌آمدند. روی آب، به دور دست که

مینگریستی ، اولین چیز قابل رویت خطی خفه بود - این خط بیشه زاران آن سوی رود بود - همین و دیگر هیچ چیز را نمیتوانستی ببینی ، آنگاه جانی پریده رنگ در پهنه آسمان آنگاه پریده رنگی بیشتر که به اطراف می‌پاشید ، آنگاه ، آن دورها رنگ رودخانه باز میشد و دیگر نه سیاه که خاکستری بود، میتوانستی لکه‌های کوچک سیاهی را آن دور دورها ببینی که در حال موج خوردن بودند - زورق های پیشه‌وری و نظائر آن ، و باریکه‌ای دراز سیاه - کلک - ها ، هرازگاهی صدای کشیده تیری می‌شنیدی یا همه‌هائی درهم ، آنقدر آرام بود ، و هیاهوها آنچنان دور ، و آهسته آهسته میتوانستی باریکه‌ای روی آب ببینی که از هیئت آن میفهمیدی ریشه‌ایست در جریان تند آب که چین و شکن بوجود می‌آورد و چنان هیئتی به آن باریکه میدهد ، و میدیدی که جمع - گیسوان مه از هم باز میشود ، و مشرق به سرخی می‌نشیند ، و رودخانه نیز هم، و در حاشیه بیشه زاران کلبه‌ای چوبی به چشمت می‌آید ... آنگاه نسیم دلاویزی بر - میخیزد و بسوی تومی‌آید که بادت بزند ، آنچنان خنک و تازه ، بابوئی شیرین ، چرا که از روی بیشه زاران و گلها می‌آمد ... و بعد روز میشد ، و لبان همه چیز در آفتاب به شکر خنده و امیشتد و پرندگان نواگر به ترنم در می‌آمدند .

باری ، قصه «هاک فین» در طرف منفسی، کشف دروغ ها و نیرنگ‌ها در جامعه و حتی در وجدان است ، و در جنبه مثبت، کشف دیدی فلاح آمیز هم برای جامعه و هم برای فرد: دیدی از آزادی که میباید از طریق وفاداری به تجربه، فروتنی ، محبت و ترحم برای رنج به آن نائل آمد .

«شاهزاده و گدا» (۱۸۸۱) ، کتاب کودکان، و زمان وقوعش دوره سلطنت تئودورها در انگلستان ، چیزی بیش از چرندیات احساساتی نبود . اما همین کتاب زمینه را برای کتاب بعدی - «یانکی کانتیکات در دربار شاه آرتور» - چید . این قصه که وقایع آن در قرن ششم رخ میدهد ، ذهن آمریکای جدید را در تضاد با اروپای فتودال قرار داد . البته در این تضادنگری هم به جنوب «فتودال» و شمال «مدرن» گردیده است . قصه نه تنها در برگیرنده نقد اجتماعی «هاک فین» است ، که تجسمی است از ذهن عملی هاک ، هیو که میخواست همه چیز را از نو شروع کند ، و بگونه‌ای تضاد آلوده پس از شادباش گوئی به نظام جدید یانکی در مورد صنعت، تجارت بزرگ و سرمایه‌داری ، به جهان بینی فردوس سان هانیبال و رودخانه قصه هاک فین باز می‌گردد .

در این قصه مارك تواین به نوعی یاس فلسفی رسید و دیری نگذشت که این یاس با فاجعه‌های شخصی قرین گردید ، و رشک‌گسی مرگزن و دو دختر عزیزش ، و مارك دوستانش ، و چنین مینمود که تواین در حال تقلا برای نجات از دیوانگی است . شهرت او همچنان ادامه یافت میتوانستی در خیابان پنجم نیویورک او را بالباس سپید چشم گیرش ، که جارچی هويت او بود ، در حال گردش ببینی . از دانشگاه اکسفورد درجه دکترای افتخاری دریافت کرد . به فساد عصر و بسوء استفاده از ثروت و قدرت ، امپریالیسم آمریکا در فلیپین و استعمار بلژیک در کنگو می‌توید . و بدانگاه

که گورکی به ایالات متحده آمد ، از وی بعنوان حواری دموکراسی روسیه استقبال نمود . اما در حقیقت هیچ چیز نافع نیفتاد و تواین دیگر «هیچگاه شب هنگام عاقل نبود» .

هیچ چیز مفید نیفتاد ، مگر نوشتن . «بودن هدولسن» ، «مردی که هدلی برك را فاسد کرد» ، سرنوشت بشر و بیگانه مرموز « نوشته‌های این دوره از زندگی تو این را تشکیل میدهد و هر کدام بنحوی بازگو کننده شکنجه نویسنده هستند . آخرین پناهگاه او نوشتن اعترافات Autobiography ۳ بود که در آن تداعی را بعنوان اصل تداوم و شیوهای برای تسلط یافتن به تجربیات خود و عشق یابی ما هیت خویش ، جایگزین سالشار کرد . و تمامی سعی اش اینکه بدینوسیله باضبط صدائی که از گور بره می‌آمد بحقیقت نائل آید .

ولی شاید هیچگاه حقیقتی در میانه نبود تا بتوان به آن نائل شد . شاید ، دست آخر ، تنها پندار Illusion وجود داشت ، آنچنانکه تواین در داستانی ناتمام - «تاریکی بزرگ» - بازگوش کرد ، و در نامه‌ای به خواهر زنش نوشت :

« در رویا دیدم که بدنیا آمدم و بزرگ شدم و در رودخانه می‌سی‌سی‌پی سکان دار گردیدم . و معدنچی و روزنامه نگار در نوادا ، و مسافر آن کشتی که زیارت میرفت و صاحب زن و فرزند شدم و در ویلانی در فلورانس سکنی گزیدم - و این رویا همچنان ادامه دارد و هراز گاهی چنان واقعی مینماید که بر آنهم تا آنرا بعنوان امری واقعی باور بدارم .

اما در قصه‌های آخرین ، درست پیش از این ، تواین درونمایه پندار را وارد ادبیات آمریکا کرده بود ، درونمایه‌ای که در قرن بعد هیتی عظیم بخود میگرفت .

مارك تواین در دوازدهم آوریل ۱۹۱۰ چشم از جهان فرو بست در حالیکه شهرتش روزافزون میشد و تا دم آخر بر از نفرت بود ، نومید به طبیعت یا به سرنوشت بشر ، و تنها آرامش او این فکر که زندگی شاید چیزی بجز رویا نیست . (۴)



حواشی :

۱ - کوپکریم آئین پیروان جرج فاکس بود ، هموکه معتقد بود بشنیدن نام خدا باید لرزید . و کوپکر (لرزنده) لقبی است که به پیروان این آئین داده شد . یکی از مهمترین اعتقادات کوپکرها عدم شرکت در جنگ و خونریزی بود .

۲ - «کلک» برابر نهادیست که آقای ابراهیم گلستان برای Raft آوردند .

۳ - با توجه به اثر عظیم ژان ژاک روسو ، «اعترافات» را برای اتوبیوگرافی (شرح نویسنده بقلم خودش) برگزیده‌ام .

۴ - این ترجمه بگونه‌ای ملخص از جلد دوم کتاب "American Literature: The Makers and the Making"

با ویراستاری و تفسیر و تحشیمه‌تن از منتقدان نام‌آور آمریکا - کلینت بروکن ، دلیو بی . لوپس و رابرت پن وارن - صورت گرفته است .